



اما گسترش فعالیت دفتر نیاز به منابع مالی و گرفتن وام زیادی دارد.

● آموختن راه و رسم نقاشی در فضای مجازی

معصومه فرخنده که گرافیک، عکاسی و کشیدن نقاشی را از دوران دانشگاه شروع کرده بود بعد از فراغت از تحصیل، هنر نقاشی حرفه‌ای را از طریق فضای مجازی آموخت: «در واقع از همان دوران دانشگاه با کشیدن طرح‌های گرافیکی در حدیک مبتدی، نقاشی‌هایی برای دل خودم می‌کشیدم و برخی از آن‌ها را به عنوان هدیه به دوستان و آشنایان می‌دادم. با کشیدن نقاشی آرامش و اعتماد به نفسم بالا می‌رفت و احساس می‌کردم توان و آمادگی بیشتری برای مقابله با مشکلات پیدا می‌کنم. در سال‌های بعد از دانشگاه اتفاقاتی شخصی پیش آمد که باعث تضعیف روحیه‌ام شد. حتی کار به جایی رسید که به زمین و زمان بدو بیراهه می‌گفتم. حالم خیلی خراب شده بود. با وجودی که من از ابتدا متکی به خود بودم و باتوکل به خدا و حمایت خانواده همه مشکلات را پشت سر گذاشته بودم. این بار واقعا کم آورده بودم. در همین اوضاع و احوال خرابی که داشتم از طریق فضای مجازی با یک آموزشگاه نقاشی آشنا شدم و تحت تأثیر حرف‌های مدرس آنجا به سمت نقاشی کشیده شدم.

کارم را با سیاه قلم شروع کردم و آثاری را که می‌کشیدم در گروه مجازی همان آموزشگاه می‌گذاشتم. مدرس نقاشی نقض‌ها و اشکالات نقاشی‌هایم را برابریم توضیح می‌داد و من بر اساس همین راهنمایی‌ها نقاشی‌هایم را اصلاح می‌کردم. بعد از چند هفته اولین نقاشی کامل سیاه قلم را که عکس دختر خواهرم بود کشیدم و در گروه گذاشتم. استاد از اینکه در این زمان کوتاه موفق شده بودم تعجب کرده بود. وقتی به او گفتم من معلول هستم و با پا این نقاشی را کشیده‌ام باور نمی‌کرد و از من خواست که فیلمی از کشیدن نقاشی را برایش بفرستم. بعد از چند هفته کار با رنگ و روغن را نیز شروع کردم. در این مدت نقاشی‌های زیادی کشیدم و همه آن‌ها را به دوستانم هدیه کردم. با بهتر شدن اوضاع و احوال روحی‌ام، در رشته حقوق دانشگاه ثبت نام کردم و در حال حاضر مشغول به تحصیل هستم.»

● شرکت در انتخابات شورای روستا

معصومه با وجود همه محدودیت‌های جسمی‌ای که دارد، هیچ‌گاه از حضور در اجتماع و مشارکت‌های اجتماعی غافل نبوده و حتی در رقابت و انتخابات شورای روستای زادگاهش نیز شرکت کرده است: «معلولیت جسمی هیچ‌گاه برابریم محدودیت ایجاد نکرده است و از زمانی که خودم را شناختم تمام کارهای شخصی و اجتماعی‌ام را

شطرنج بازی من عامل خیر شد

او می‌گوید: در سال‌های دبیرستان بود که به پیشنهاد یکی از دوستانم به ورزش شطرنج روی آوردم. قوانین و مقررات شطرنج را از سیمین کریمی مقدم، مربی شطرنج، آموختم و چند ماه بعد در سال ۱۳۸۴ برای اولین بار در مسابقات شطرنج معلولان کشور که در تهران برگزار شد شرکت و رتبه اول این مسابقات را به دست آوردم. سال بعد نیز با شرکت در مسابقات شطرنج معلولان کشور که در استان قزوین برگزار شد مدال نقره مسابقات را به دست آوردم. ۲ سال بعد نیز در سال‌های ۱۳۸۶ و ۱۳۸۷ رتبه اول و رتبه چهارم این مسابقات را به دست آوردم حتی اجازه حضور در مسابقات شطرنج بین‌المللی را به دست آوردم، که بنابر دلایلی موفق به حضور در این مسابقات نشدم. یکی از بهترین خاطرات من در سال‌های حضور در مسابقات شطرنج، ازدواج برادر مربی‌ام با خواهرم فرزان بود. در طول این ۴ سال مربی‌ام سیمین کریمی مقدم و خواهرم فرزان همیشه همراهم بودند و کمک‌های زیادی انجام دادند. خواهرم در سفرهایی که برای مسابقات به شهرهای مختلف کشور داشتم همیشه همراهم بود و اگر این همراهی نبود نمی‌توانستم در مسابقات شرکت کنم. در جریان همین سفرها مربی‌ام با دیدن مهربانی و همراهی صادقانه فرزان، از او برای برادرش خواستگاری کرد و با موافقت خواهرم مراسم خواستگاری و ازدواج خواهرم برگزار شد.

● مهربانی مادر برای دست‌های من

۲۸ سال قبل با معلولیت جسمی و حرکتی به دنیا می‌آید و همه کارهایش را با پاهایش انجام می‌دهد. خودش می‌گوید: «آن طوری که پدر و مادرم می‌گویند از زمان تولد با معلولیت ۲ دست به دنیا آمدم. البته خودم در ۵، ۶ سالگی متوجه تفاوت با دیگر هم‌سن و سالانم شدم.» معصومه که هنوز هم ماجرای تلخ فهمیدن معلولیت و تفاوتش با دیگران را به خاطر دارد می‌گوید: «۵ یا ۶ ساله بودم به همراه چند نفر از دخترهای هم‌سن و سالم در کوچه مشغول بازی بودیم. خطی کشیده بودیم و با سنگ بازی می‌کردیم. زمانی که نوبت من رسید لی لی کتان از داخل صفحه شطرنجی خط کشی شده عبور کردم. حالا باید سنگی را برمی‌داشتم و از پشت سر به داخل این خطوط شطرنجی می‌انداختم. اما زمانی که خم شدم تا سنگ را بردارم، دیدم دستی ندارم، هر کاری که کردم نتوانستم سنگ صاف سفید را تنها انگشت دستم بردارم. احساسی از شرم و ناتوانی تمام وجودم را فرا گرفت. با حالت گریه داخل خانه رفتم و در گوشه‌ای از اتاق خانه کز کرده و گریه می‌کردم. نمی‌دانم چند دقیقه گذشت تا اینکه دست محبت‌آمیز مادرم را روی سرم احساس کردم. در میان حق‌ها و گریه‌هایم دست‌هایم را به مادرم نشان دادم. او هم با مهربانی و آرامش من را در آغوش کشید و درباره معلولیتی که داشتمم برایم توضیح داد.»

● مادرم اولین معلم بود

در آن سن کم آگاهی از این حقیقت تلخ برای معصومه خیلی سخت بود: «اگر محبت‌ها و حمایت‌های پدر و مادرم نبود معلوم نبود چه سرنوشتی در انتظارم بود. اما پدر و مادرم با محبتشان به دادم رسیدند. من هم با اراده و تلاش خیلی زود با معلولیت کنار آمدم. چند روز بعد از این ماجرا در همان ۶ سالگی مادرم قلمی را لای انگشتان پایم گذاشت و از من خواست که با همین روش خطوطی را روی کاغذ بکشم. ابتدا برابریم خیلی سخت بود. بارها و بارها قلم می‌افتاد و مادرم با صبر و حوصله قلم را دوباره بین انگشتان پایم می‌گذاشت. بعد از چند هفته با مسلط شدن به قلم نوشتن حروف الفبا و اولین کلمات که همان آب و بابا بود را یاد گرفتم. در واقع مادرم اولین معلم من بود. به دلیل شرایط ویژه و خاصی که داشتم اجازه حضور در مدارس عادی را پیدا نکردم به مدرسه توان‌یابان شهید فیاض بخش رفته و دبستان و راهنمایی را در آنجا گذراندم.»

● تأسیس شرکت گرافیکی

معصومه فرخنده بعد از گرفتن دیپلم در کنار تحصیلات دانشگاهی، کار با کامپیوتر در حوزه گرافیک را در مدت کوتاهی می‌آموزد و شرکتش را ثبت و راه‌اندازی می‌کند.

او می‌گوید: «بعد از گرفتن دیپلم حسابداری، تحصیلات دانشگاهی‌ام را در همین رشته در دانشگاه شان‌دیز ادامه دادم. به دلیل علاقه‌ای که به کارهای گرافیکی داشتم بعد از آشنایی با کامپیوتر در کلاس‌های آموزشی گرافیکی هم شرکت کردم و در همان زمان با چم و خم کارهای گرافیکی و خطاطی آشنا شدم. بعد از آن، بیشتر اوقات فراغتم را به انجام کارهای گرافیکی، طراحی و فتوشاپ مشغول بودم. به دنبال آن از طریق اینترنت و کتاب‌های هنری با اصول کلی نقاشی و خطاطی آشنا شدم و برای دل خودم طرح‌ها و نقاشی‌هایی را می‌کشیدم. لیسانس حسابداری را که گرفتم در یک شرکت کارهای گرافیکی را انجام می‌دادم. هم‌زمان به کلاس‌های آموزش عکاسی هم می‌رفتم و مدرک عکاسی‌ام را نیز گرفتم. آقای یونسی، مدیر شرکت، خیلی به من کمک کردند و در مدت چند سالی که آنجا کار می‌کردم از حمایت‌هایم برخوردار بودم. چند سالی را به همین منوال گذراندم خوب که با چم و خم کارهای گرافیکی و طراحی اینترنتی آشنا شدم به فکر تأسیس یک دفتر برای کارهای گرافیکی افتادم. با این کار برای چند نفر از دوستان معلولم کار ایجاد می‌کردم.

او بزرگ‌ترین مشکل معلولان را بیکاری می‌داند و می‌گوید: در جامعه امروز ما که افراد سالم هم بیکار هستند، پیدا کردن کار خیلی سخت است. با گرفتن ۱۰ میلیون تومان وام از سازمان بهزیستی، مقداری لوازم و کامپیوتر و وسایل گرافیک خریدم. یکی از اتاق‌های منزل پدری‌ام را دفتر کار کردم. با گرفتن چند سفارش از آشنایان و دوستان کار گرافیکی را شروع کردم. به تدریج حتی با چند شرکت آشنا و به دنبال گرفتن چند قرارداد خوب بودم. اما یک شب که من به همراه خانواده به دیدن اقوام رفته بودیم، سارقان با ورود به دفتر کار همه وسایل را به سرقت برده بودند. این ماجرا خسارت زیادی به من زد و ما حتی چند مشتری خوب را از دست دادیم. اما من ناامید نشدم و دوباره با خرید وسایل مورد نیاز شرکت را راه‌اندازی کردم و خوشبختانه این شرکت همچنان فعال است. با بهتر شدن اوضاع کاری به دنبال توسعه آن نیز هستم و خیلی دوست دارم بتوانم برای چند نفر از دوستان معلولم کاری ایجاد کنم.

به تنهایی انجام دادم. پدر و مادرم نیز با وجودی که روستایی زاده هستند و سواد زیادی هم ندارند این اجازه را به من دادند. چون مطمئن بودند که از پس کارهایم برمی‌آیم. به دلیل تحصیل و ورزش لازم بوده که به شهرهای مختلفی سفر کنم. در برخی از این مسافرت‌ها فرزان خواهرم همراهم بود. اما زمانی که او به دلیل مراقبت از همسر و فرزندش نمی‌توانست با من همراه شود، معطل نشدم و خودم کوله بارم را بسته و به تنهایی می‌رفتم. اعتماد خانواده و حمایت آن‌ها باعث شد که امروز مستقل و بدون وابستگی به دیگران زندگی کنم و از زندگی لذت ببرم. چون اصالتاً از آگاه ماروستای کنگ است. ۲۰ سال قبل که انتخابات شوراهای روستا برگزار شد، به عنوان کاندیدای شورای اسلامی روستای کنگ ثبت نام کردم. از ۱۱ نفری که برای انتخابات شورای روستا شرکت کرده بودند، همه مرد بودند و تنها من یک نفر زن بودم. تبلیغات که شروع شد، برنامه‌هایی را که مدنظر داشتم ارائه دادم و برای اهالی روستا سخنرانی کردم. شرکت یک نماینده زن برای انتخابات شورای روستا برای اولین بار در روستایی با جو مردسالارانه برای خیلی‌ها عجیب و باورنکردنی بود هر چند من به حد نصاب رأی مورد نظر برای انتخاب شورای روستا رسیدم، اما این جرئت و انگیزه را در خانم‌های روستا ایجاد کردم که در انتخابات بعدی آن‌ها نیز شرکت کنند.»

● حمایت‌هایی که کافی نیست

معصومه به عنوان درددل یک معلول و به نمایندگی از طرف همه معلولان می‌گوید: «سازمان بهزیستی به عنوان تنها متولی حمایت از معلولان جسمی و حرکتی با توجه به امکاناتی که داشته است، حمایت‌هایی هر چند محدود و اندک از معلولان داشته است اما این حمایت‌ها کافی نیست و به نظر من دلیل این موضوع هم فقط کمبود امکانات و بودجه نیست. در سازمان‌های حمایتی، رئیس یا کارمندی هستند که با مراجعه کنندگان هم‌در هستند و اشتراکاتی دارند. به عنوان نمونه تعدادی از مسئولان و کارمندان بنیاد شهید انقلاب اسلامی، از بین خانواده شهید هستند. برادر، خواهر و دختر شهید هستند و در خانواده شهرداری می‌فهمند.

اما در سازمان بهزیستی حتی در همان بخشی که رسیدگی به امور معلولان را بر عهده دارد، همه از رئیس تا کارمندان افرادی هستند و هیچ‌گونه معلولیتی ندارند. باید معلول باشی تا در دیک معلول نشسته روی ویلچر یا نابینا از ۲ چشم راندانی، بفهمی و درک کنی. فرد سالم نمی‌تواند از لحاظ قلبی و روحی نیازهای جسمی، عاطفی و روحی یک فرد معلول را درک کند. حداقل اگر نمی‌توانیم نیازهای مالی معلولان را برطرف کنیم، باید بتوانیم عواطف و احساسات آن‌ها را درک کنیم.»